

متفاوت تر

"انقلاب اسلامی" خیلی خاص و عجیب شروع شد و همینطور ادامه پیدا کرده و ادامه هم خواهد داشت، اگر به رخدادهایی که به حسب "انقلاب" محقق شد دقت کنیم "معقولات و معلوماتی" کشف میکنیم که دیگه هیچ جای دیگه گیر نیما، مثل این؛ مثلاً یک "مرجع تقلید" که در "تهایت" کسوت و مدرک علمی و ظاهر و فروعات و بسیاری مستحبات و پرهیز از هر شبهه و تالیف و تدوین و تصنیف و خلاصه "همه چیه دینی" قرار داره، مسیر "قعر جهنم" رو پیش میگیره و "نایب امام زمان" بهش هشدار میده؛ تا دیر نشده خودت رو از قعر جهنم نجات بده آقای منتظری، که البته ظاهرانجات نداده...

ولی یک جوان انقلابی، معمولی، ولی "عاقل و بصیر" با مدرک سیکل و کسوت موتور سازی و بعد پاسداری به چنان عظمت و شکوه و اوجی میرسه که "نایب امام زمان" وقتی او زنده هست میگن ایشون "شهید زنده" هستن، بعد شهادتش هم میگن "قاسم سلیمانی یک مکتب است"...

مکتب تعریفش چیه؟ مکتب یعنی چی؟

خب معلومه، "مکتب یعنی محل آموختن و تربیت شدن"

یعنی همه میتونن برن در مکتبش اندیشه کنن و تعلیم ببینن و "صورت مطلوب چگونه بودن" پیدا کنن، تا دیگه راه رو به اشتباه نرن و کسانی که خودشون در مسیر جهنم و حالات جهنمی هستن رو الگو قرار ندن...

راستی اگر خیلی از "مومنین" که تشیع پیکر حاج قاسم هم اومدن، پای یک درس ساده حاجی در مورد "بی حجاب ها" مینشستن و دنبال دیگران راه نمیوفتادن و تو زمین طراحی شده ی دشمن بازی نمیکردن، آیا انقدر حرارت و حالات جهنمی پیدا میکردن؟! آیا انقدر حرص و جوش میخوردن!

یا مثل خود حاجی در چنان آرامش و حظی زندگی میکردن که "غبطه" ی همگان رو بر می انگیختن؟